



فهرست مطالب

۲.....	مقدمه.....
۳.....	مقدمه سوم: ملاک دلالت التزامی.....
۵.....	مقدمه چهارم: مفهوم «اقتضاء» در بیان مرحوم آخوند.....
۵.....	معانی «اقتضاء».....
۶.....	بیان امام خمینی رحمه الله علیه.....
۷.....	مقدمه پنجم: جوانب بحث اجزاء.....
۸.....	مقدمه ششم: فرق مسئله اجزاء با مسئله مرّ و تکرار در امر.....
۹.....	فصل اول: کفایت امتثال اول از امر خود.....
۹.....	استحاله عدم کفایت امتثال اول از امر خود.....
۹.....	تبدیل امتثال در روایات و فقه.....

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث اجزاء را که از مباحث مهم اصولی است شروع کردیم، در مقدمه سه نکته را بیان کردیم. مبحث مهمی که در جلسه قبل به آن اشاره کردیم همان بحث مباحث الفاظ و ملازمات عقلیه بود و گفتیم که تعدادی از مباحث است که در دوره‌های قدیم از مباحث الفاظ به شمار می‌آمده است و در دوره‌های متأخر به عنوان مباحث عقلی و ملازمات عقلی به شمار می‌آید؛ سرّ آن این است که قدما مباحثی مثل مقدمه واجب یا امر به شیء و نهی از ضد یا اجزاء را مباحث لفظی و در محدوده دلالت‌های لفظی بررسی می‌کردند، یعنی بحثشان این بوده است که این امر ظهور در این دارد که در مقدمه هم واجب است یا نه؟ اما متأخرین فراتر از این می‌بینند و می‌گویند فقط بحث این نیست که لفظ مفید این باشد یا نباشد، بحث عمیق‌تر است و ملازمه بین دو حکم را می‌بینیم نه ظهور لفظی این امر و افاده این ظهور لفظی یک مدلول التزامی را، بلکه یک نوع پیوند عقلی بین این دو را بررسی می‌کنیم، این تفاوت رویکرد پیشینیان با متأخرین از زمان مرحوم صاحب کفایه است و احياناً کمی قبل از ایشان، در خصوص مباحثی مانند مقدمه واجب، امر به شیء و نهی از ضد، اجتماع امر و نهی، اجزاء و ... یعنی چند بحث بسیار مهم اصولی داریم که جایگاهش مورد اختلاف است و دو رویکرد قدیم و جدید وجود دارد، ریشه این دو رویکرد و تفاوت این دو رویکرد را جلسه قبل توضیح دادیم و گفتیم قدما که می‌گویند این‌ها جزو مباحث الفاظ است معنایش این است که این حکم بعدی از ظاهر لفظ حکم قبلی بیرون می‌آید به عنوان التزامی؛ اما متأخرین این مبحث را با رویکرد عقلی و ملازمات عقلی بررسی می‌کنند به این معنا که ما در امر به شیء و نهی از ضد یا در امر به شیء امر به مقدمه آن است، فقط این سؤال را تبیین نمی‌کنیم که این لفظ ظهور در آن دلالت التزامی دارد و این را دنبال نمی‌کنیم، گرچه این هم در جای خود مطلبی است اما فقط این نیست و فراتر از این می‌بینیم و به عبارت دیگر یک بار می‌گوییم که وقتی که مولا امر به ذی‌المقدمه می‌کند این دو مدلول دارد: (۱) مدلول مطابقی؛ یعنی این را می‌خواهم. (۲) مدلول التزامی؛ یعنی اینکه مقدمه‌اش را می‌خواهم. خود امر این را می‌گوید.

اما گاهی می‌گوییم مدلول التزامی نیست ولی وقتی محاسبات عقلی می‌کنیم می‌بینیم که وجوب این با آن ملازمه دارد ولو اینکه ما نمی‌توانیم از امر چیزی استفاده کنیم. این دو رویکرد مهم است و از مباحث مهمی است که باید توجه داشته باشید.

در تبیین این مسئله هم عرض کردیم که در دلالت التزامیه دلالت لفظی است و آن در جایی است که لزوم بینی پیدا شده باشد، بعضی می‌گویند بین به معنای اخص و بعضی می‌گویند اعم است ولی باید بین این مفاد امر و چیزی که می‌خواهیم از آن استخراج کنیم لزوم بینی پیدا شده باشد.

در رویکرد دوم و مباحث عقلی لزوم بین لازم نیست، عرفاً این طور نیست که وقتی می‌گوید قلم بیار یعنی دوات بیار، ولی عقل دقیق می‌فهمد که این حرف با آن ملازمه دارد، این مدلول التزامی نیست، برای اینکه عرف در محاوره این را نمی‌فهمد.

چه موقع چیزی مدلول لفظی می‌شود؟ وقتی که پیوند آن قدر در محاوره عرفی قوی است که وقتی عرضه کنیم بلافاصله این ارتباط حاصل می‌شود و لذا مدلول لفظی می‌شود، یعنی لفظ برای آن وضع نشده است ولی یک پیوندی پیدا کرده است که عملاً واسطه شده برای اینکه مدلول لفظی شود.

این معنا با معنای دیگری پیوند خورده است، این پیوند اگر آن قدر عرفی شده باشد و در محاوره حالت بین پیدا کرده باشد، بین عرفی می‌گوییم، این در واقع معنای لفظ است و مدلول لفظی می‌شود؛ اما وقتی چنین پیوند همگانی پیدا نکرده باشد ولو استدلالات عقلی بسیار قاطعی هم وجود داشته باشد، در آن صورت مدالیل عقلیه می‌شود، یعنی عقل آن را کشف می‌کند.

(دلالت دود بر آتش دلالت تضمینی است یا التزامی است؟ هیچ‌کدام نیست چون دلالت لفظی نیست، در حدّ لزوم بین به معنای اخص نرسیده است تا دلالت لفظی شود بلکه از مقوله دیگری است، دلالت عقلی قسیم دلالت لفظی است.)

مقدمه سوم: ملاک دلالت التزامی

در تکمیل آن بحث و تبیین عمیق‌تر آن بحث این را می‌خواهم عرض کنم که مدلول التزامی که مدلول لفظی است ملاکی دارد؛ ملاکش این است که رابطه لازم با ملزوم یک رابطه عرفی جاافتاده‌ای است که وقتی لفظ را بیان می‌کنید به آن منتقل می‌کند.

ملاک تلازم عقلی این است که آن پیوند یک پیوند واقعی است که عقل با قرآن آن را کشف می‌کند، نسبت بین تلازم عقلی و دلالت التزامی که نوعی دلالت لفظی است من وجه است، نه عام و خاص مطلق، برای اینکه بعضی از ملازمات عقلی که در عرف هم وضوح پیدا کرده است و به صورت مدلول عرفی درآمده است مجمع دو عنوان می‌شود، هم ملازمه عقلی است و هم عرفاً خیلی جاافتاده است، یعنی هم ملازمه عقلی است و هم دلالت لفظی

التزامی است؛ اما از هر دو طرف ماده افتراق داریم، بعضی از دلالت‌های ملازمات عقلی داریم که بین دو چیز برقرار می‌شود ولی واقعاً این‌طور نیست که بین شده باشد و عرفی شده باشد و با فکر و تأمل و تعقل انسان به رابطه آن‌ها پی می‌برد و تفکیک‌ناپذیر است که این ملازمه عقلی می‌شود. بعضی از ملازمات عرفی و دلالت‌های التزامی عرفی هم داریم که ملازمه عقلی بین آن‌ها نیست و بیشتر نوعی همراهی عرفی است، مثل قلم و دوات که تلازم عقلی باهم ندارند ولی این‌ها طوری باهم بودند که وقتی قلم می‌گوییم دوات به ذهن می‌آید.

(تلازمات عقلیه که در اصول ملازمات عقلیه می‌گوییم با دلالت التزامی که لفظی است، بینشان رابطه عموم من وجه است.)

نتیجه‌ای که باید بگیریم این است که تا اینجا می‌گفتیم دو رویکرد است؛ یک رویکرد این است که مقدمه واجب و اجزاء و ... مباحث لفظیه هستند و باید در الفاظ می‌آوردند. یک رویکرد جدید این است که این‌ها را در ملازمات عقلیه می‌آوریم.

نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است که چه قدما و چه متأخرین وقتی وارد این بحث‌ها می‌شدند هم بحث لفظی داشتند هم بحث عقلی، یعنی قدما وقتی در مقدمه بحث می‌کنند در ذهنشان این نیست که این در حد دلالت التزامی لفظی است، در میان متأخرین هم درست است که تمرکزشان بیشتر روی عقلیات است ولی در عین حال در اجزاء می‌بینیم که بحث لفظی می‌کند.

درست است که تفاوت دو رویکرد قدما و متأخرین را توضیح دادیم و این دو رویکرد مقابل هم بود؛ در رویکرد قدما مباحثی مثل مقدمه، امر به شیء و نهی از ضد و امثال این‌ها، الفاظ و مباحث لفظی و دلالت التزامی لفظی به شمار می‌آمده است و در متأخرین جزو غیر مستقلات و ملازمات عقلی به حساب می‌آید، اما به نظر می‌آید این بحث‌ها هر دو رگه را دارند، یعنی این بحث‌ها دو رگه‌ای هستند، اگر کسی اینجا یا آنجا را می‌گوید، یک طرف را تقلیل می‌دهد والا بحث باید آزاد باشد یعنی وقتی شما طرح سؤال می‌کنید که امر به شیء نهی از ضدش هست یا نیست؟ امر به شیء امر به مقدمه‌اش هست یا نیست؟ طرح بحث شما باید طوری باشد که دنبال پاسخ هستید و ملازمه را می‌خواهید ببینید، چه ملازمه التزامی لفظی، چه ملازمه عقلی و لذا روح مسئله این است که این مباحث هم مباحث لفظی است هم مباحث عقلی است.

ما می‌گوییم دو زاویه‌ای است، قدما یک زاویه را دیدند و متأخرین یک زاویه را. یا اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم قدما یک زاویه را ترجیح دادند و آنجا بردند ولی متأخرین با دقت‌هایی که کردند دیدند بحث‌های عقلی قوی‌تر است و در اینجا آوردند. ما در تقسیم‌بندی اصول با نظر متأخرین موافق هستیم و می‌گوییم جنبه‌های

تلازمات عقلی اهم است و لذا اگر در طبقه بندی قرار دهیم بهتر است ولی غافل نباشیم که وقتی وارد بحث می شویم این بحث فی الواقع و در عالم ثبوت دو زاویه ای است و باید هر دو زاویه را ببینیم و اجتهاد کامل انجام شود.

مقدمه چهارم: مفهوم «اقتضاء» در بیان مرحوم آخوند

نکته چهارم این است که اقتضاء یعنی چه؟ در اینجا دارد «الایاتیان بالمأمور به علی وجهه یقتضی الاجزاء أم لا؟» اینکه ایاتیان بالمأمور به اقتضای اجزاء دارد، یعنی چه؟

معانی «اقتضاء»

سؤالی در اینجا وجود دارد این است که اقتضاء دو معنا دارد، در اینجا کدام مورد است؟

۱. گاهی اقتضاء به معنای کشف و دلالت است و بیشتر جنبه لفظی دارد.

وقتی می گوئیم که این آیه اقتضای این معنا را دارد یعنی ظهور آیه این است، آیه «یا ایها الذین آمنوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» مائده/۹۰، اقتضای حرمت خمر را دارد، در این آیه اقتضاء به معنای دلالت است یعنی به جای اینکه بگوئیم دلالت بر این می کند، می گوئیم اقتضای این را دارد.

۲. گاهی اقتضاء به معنای علیت و استلزام و تأثیر ثبوتی واقعی هست.

معنای دوم اقتضاء، اقتضای ثبوتی عقلی است؛ می گوئیم این مسئله اقتضای آن مسئله را دارد یعنی عقلاً مستلزم آن است یا در آن تأثیر و علیت و استلزام دارد که یک پیوند واقعی و ثبوتی را نشان می دهد. در طرح این بحث، چه شکل قدیمی آن، چه شکل جدید، کلمه اقتضا آمده است، قدما می گفتند آیا امر به شیء اقتضای اجزاء می کند یا نه؟ متأخرین می گویند ایاتیان بالمأمور به علی وجهه اقتضای اجزاء می کند یا نه؟ از بحث قبلی ما این بحث نیز روشن می شود، قدما که می گفتند امر اقتضا می کند، این را بحث لفظی می دانستند و لذا در الفاظ این بحث را آورده بودند، اقتضای به معنای کلام آن ها در کلام آن ها یعنی دلالت است یعنی می خواهد بگوید امر دلالت بر اجزاء می کند یا نمی کند؟ امر به ذی المقدمه دلالت به امر به مقدمه می کند یا نمی کند؟ اما در بیان متأخرین اقتضاء در اینجا استلزام است، تأثیر است چون می خواهد پیوند واقعی را ببیند، ملازمه عقلی را بررسی می کند.

پس اقتضاء بنا بر نگاه قدما که بحث را بیشتر لفظی می‌دیدند به معنای دلالت و کشف است و بنا بر مبنای متأخرین که گفته‌اند اتیان بالمأمور به اقتضای اجزاء می‌کند یا نه و ترکیزشان بر ملازمات و تلازم عقلی است به معنای همان علیّت و استلزام و تأثیر و امر ثبوتی است.

قدما که بحث لفظی می‌بینند، می‌گویند امر به ذی‌المقدمه اقتضای امر به مقدمه می‌کند یا نمی‌کند، اقتضا در اینجا یعنی دلالت، یعنی از آن کشف می‌کند به دلالت التزامی یا نه؟ اما در متأخرین می‌گویند کاری به امر ندارم، امر دلالت نمی‌کند، در عالم واقع بین این امر و آن امر ملازمه هست یا نیست؟ یعنی ملازمه و تأثیر واقعی را می‌بینند، اگر ملازمه است، این مستلزم آن می‌شود و مؤثر در این می‌شود که آن‌هم باشد ولو لفظاً دلالتی نباشد.

(اگر بگوییم لفظی است، در اینجا می‌گوییم اقتضا به معنای دلالت است اما اگر گفتیم در اینجا این‌ها باهم لفظاً رابطه‌ای ندارند ولی عقلاً این بدون آن نمی‌شود، در آن صورت اقتضای به معنای استلزام وجود دارد نه دلالت التزامیه.)

در کفایه گفته شده است که اقتضا دو معنا دارد؛ یکی معنای دلالت و کشف لفظی است و یکی هم معنای استلزام و تلازم عقلی و تأثیر و علیّت عقلی است و صاحب کفایه می‌فرماید چون ما این بحث را عقلی دانستیم باید اقتضاء را در اینجا به معنای علیّت و تأثیر عقلی بگیریم، نه کشف لفظی. این فرمایش با بحث قبلی ما سازگار است؛ قدما می‌گویند بحث ما لفظی است و امر و دلالت التزامی و لذا اول می‌گویند الأمرُ بشیء یعنی موضوع را امر قرار می‌دهند، یقتضی را هم باید به معنای دلالت و کشف بگیرند. متأخرین می‌گویند این بحث واقعاً ثبوتی است و استلزام عقلی است نه لفظی و لذا اولاً موضوع را اتیان بالمأمور به می‌گذارند و ثانیاً یقتضی را هم به معنای علیّت و تأثیر و استلزام عقلی می‌گیرند.

بیان امام خمینی رحمه الله علیه

حضرت امام فرموده‌اند که یقتضی در اینجا نباشد بهتر است، برای اینکه یقتضی به معنایی که شما بیان می‌کنید یعنی علیّت و تأثیر، درحالی‌که در اینجا بحث علیّت و تأثیر نیست، علیّت برای موارد دیگری در فلسفه و ... است. بزرگانی این را جواب دادند که جواب درستی است که در اینجا بحث ما علیّت و تأثیر فلسفی که موجد شیء و علت و معلول است نیست، بلکه علیّت در مقام تحلیل است یعنی عقل می‌گوید این موجب آن می‌شود، نه ایجاد به معنای علیّت فلسفی و ... و لذا کسی که می‌گوید یقتضی به معنای علیّت و تأثیر و استلزام است کاری به بحث‌های علیّت به معنای مُعتل الوجود در بحث‌های فلسفی ندارد و لذا این فرمایش خیلی قابل قبول نیست.

مقدمه پنجم: جوانب بحث اجزاء

مطلب بعدی این است که عرض ما در بحث این بود که این بحث دو رگه‌ای است، یعنی وقتی ما در وجوب ذی‌المقدمه سؤال طرح می‌کنیم هم جنبه لفظی‌اش مورد سؤال ما است، هم جنبه عقلی. بین جنبه لفظی و عقلی نیز عموم و خصوص من وجه است، دو حیث است و این طور نیست که بگوییم یکی عام است و یکی خاص است بلکه دو حیث است. ما در بحث قبلی چیزی گفتیم که در اینجا اثر می‌گذارد؛ در آنجا عرض کردیم این بحث دورگه‌ای است و طرحش در اینجا یا آنجا نباید ما را از این غافل کند که کامل بحث کنیم، این در تنظیم ثنایی مسئله است که در اینجا بیاوریم یا در آنجا. والا واقع مسئله این است که ما در بحث وجوب مقدمه هم دنبال این هستیم که ببینیم آیا امر به شیء، دلالت التزامی امر به مقدمه هم دارد یا نه؟ هم دنبال این هستیم که اگر مدلول التزامی هم نباشد و عرفی التزامی نباشد عقلاً بین این‌ها ملازمه هست یا نیست؟ هم می‌خواهیم ببینیم رابطه لفظی هست یا نیست، هم رابطه عقلی را می‌خواهیم ببینیم هست یا نیست و لذا بحث دورگه‌ای است، واقعش هم این است که وقتی می‌خواهید بحث کنید باید هر دو را توجه کنید.

در اینجا وقتی ما می‌گوییم «الایاتیان بالمأمور به علی وجهه یقتضی الاجزاء أم لا؟» در اینجا با هر دو معنای اقتضاء کار داریم، هم به معنای دلالت و کشف کار داریم، هم به معنای ملازمه و تلازم عقلی کار داریم؛ اگر اقتضا معنای عام مشترکی پیدا کند می‌گوییم در اینجا معنای مشترک است، اگر هم آن نباشد می‌گوییم در اینجا مشترک لفظی است و هر دو معنا مراد است، شکل بحث مهم نیست، مهم این است که با واقعیت‌ها منطبق باشد. یقتضی الاجزاء در تعبیر اینجا یعنی دلالت و کشف لفظی یا استلزام و تأثیر عقلی، کدام است؟ بر اساس مبنایی که گفتیم باید بگوییم هر دو؛ ممکن است در بحثمان اولی اثبات شود و ممکن است دومی استخراج شود و لذا در طرح بحث باید لفظی را بگوییم که هر دو شامل شود.

فَتَحْصَلَ مِنْ مَا ذَكَرْنَا إِلَى هُنَا فِي نَقْطَتَيْنِ سَابِقَتَيْنِ وَ نَقْطَةٍ امْرُوزِهَا أَنَّ سَوْأَلَ بَحْثِ اجْزَاءٍ مِثْلِ مَقْدَمَةٍ عَقْلِيَّةٍ أَوْ لَفْظِيَّةٍ؟ نَجِيبُ عَلَى ذَلِكَ السَّوْأَلِ بِأَنَّ الْبَحْثَ لَفْظِيٌّ وَ عَقْلِيٌّ؛ هُمَ يَكُ بَعْدَ لَفْظِيٍّ دَارِدٌ كَيْ يَبْدَأَ بِرَبْرَرِيٍّ كُنْهٍ وَ بَبْهِنِمْ مَلَاْزِمَهُ لَفْظِيٍّ فِي اِيْنَجَا اَسْتِ كَيْ دَلَالَتُ التَّزَامِي شُودِ يَا نَه؟ هُمَ يَكُ بَعْدَ عَقْلِيٍّ دَارِدٌ كَيْ يَبْدَأَ اَنْ رَا هُمَ رَبْرَرِيٍّ كُنْهٍ؛ اَبْتَدَا يَابْدُ بَحْثُ لَفْظِيٍّ رَا رُوشَن كُنْهٍ وَ بَبْهِنِمْ تَلَاْزِمَ عَرْفِيٍّ لَفْظِيٍّ فِي حَدِّ مَدْلُولِ التَّزَامِي فِي اِيْنَجَا وَجُود دَارِدٌ يَا خَيْر؟ اِكْر نَه فِي اَنْ صُورَتْ يَابْدُ كَمِي عَمِيْقُ تَر شُويْم وَ بَبْهِنِمْ فِي عَالَمِ وَاَقْعِ بَيْنِ اِيْنِهَا تَلَاْزِمِي هَسْتْ يَا نَسْتْ؟ فِي ظَاْهَرِ اَوَّلِ بَبْهِنِمْ اَمْرُ بَهْ مَقْدَمَةٍ مَدْلُولِ التَّزَامِي اَمْرُ بَهْ ذِي الْمَقْدَمَةِ هَسْتْ يَا نَسْتْ؛ اِكْر بُوْدُ تَمَامِ اَسْتْ، اِكْر

نبود در آن صورت باید ببینیم بین امر به ذی‌المقدمه و امر به مقدمه تلازم واقعی عقلی است یا نیست ولو از لفظ درنیاوریم.

در اجزاء هم همین است؛ اولین بحثی که باید در اجزاء انجام دهیم این است که ببینیم وقتی امر به چیزی شد دلالت التزامی دارد بر اینکه انجام که دادید کافی است؟ مدلول لفظی دارد یا ندارد؟ اگر دارد حل است، اگر ندارد می‌گوییم آیا تلازم عقلی بین این و اجزاء هست یا نیست؟ بین مقدمه و ذی‌المقدمه هست یا نیست؟ الفاظ مهم نیست، می‌گوییم یقتضی هر دو را شامل می‌شود، یا به نحو مشترک معنوی، یا به نحو مشترک لفظی. مهم ریشه بحث است و باید عنوانی را انتخاب کنید که بتواند همه زوایای بحث را پوشش دهد. می‌گوییم باید یقتضی را به هر دو معنا بگیریم.

(ممکن است قائل به تفصیل باشیم، یعنی بگوییم موردی به حدی رسیده است که مدلول التزامی شده و در جایی به حد مدلول التزامی نرسیده ولی ملازمه عقلی است.)

پس بحث دورگه‌ای است و هر دو رگه مهم است، هر کسی هم وارد بحث می‌شود باید دو زاویه را بررسی کند، اگر این است در آن صورت باید در عنوان بحث یقتضی را به هر دو معنا بگوییم. اگر اتیان به معمر به را هم بگوییم درست است ولی باید امرش را نیز بگیریم یعنی بگوییم آیا امر به شیء یا اتیان بالمأمور به اقتضای اجزا می‌کند یا نمی‌کند؟ یعنی باید جمع کنیم.

نتیجه این است که بگوییم امر به آن اقتضا می‌کند، امر به آن یا اتیان به آن باید هر دو را بیاوریم، اقتضاء می‌کند یا اقتضاء به هر دو معنا را شامل می‌شود؟

مقدمه ششم: فرق مسئله اجزاء با مسئله مرّ و تکرار در امر

نکته دیگری هم در مورد فرق این بحث با بحث مرّ و تکرار گفته‌اند که در کفایه^۱ و تقریرات آمده است.

اجزاء

۲. کفایة الأصول (طبع آل البیت)، ص ۸۲.

فصل اول: کفایت امثال اول از امر خود

اولین مقام در اینجا این است که امر به شیء یا اتیان بالمأمور به آیا مجزی از امر خود آن هست یا نیست؟ وقتی انسان امری را عمل کرد آیا وقتی عمل کرد ساقط می‌شود یا اینکه بازهم راه دارد برای اینکه انسان امثال دیگری کند؟ ابتدا این امر خیلی بدیهی می‌آید یعنی اگر از شما سؤال کنند که مولا گفته است برای من آب بیار، بعد از اینکه آب آوردم مأمور به عمل شد، آیا بازهم چیزی بر عهده من است؟ خیر، اتیان بالمأمور به به امر مجزی از امر خودش است یعنی این امر ساقط شد، این امر خیلی بدیهی است.

استحاله عدم کفایت امثال اول از امر خود

اگر در مقام اول سؤال شود که آیا اتیان بالمأمور به بآی امر کان أمراً واقعياً أو ظاهریاً أو اضطرارياً هل یجزی آن امر نفسه؟ اتیان بالمأمور به مجزی از امر خودش است یا خیر؟ می‌گوییم الجواب نعم بلا تردید؛ برای اینکه وقتی امثال محقق شد اگر بازهم بگوییم کافی نیست این مستلزم تسلسل یا خلف است. یا باید بگویید امثال نبود که فرض این است که امثال بود و اگر نبود خلف است و به عبارت دیگر مستلزم تسلسل است؛ معنایش این است که اگر مجزی از خود نباشد دومی بیاید. فرق اولی با دومی این است که امثال اولی کافی نبود ولی امثال دومی کافی است. سومی هم همین است؛ یعنی معنایش این است که هیچ امری در عالم قابل اطاعت نیست. اگر بگوییم امری مجزی از خودش نیست یا اتیان بالمأمور به مجزی از امر خود آن نیست معنای آن این است که هیچ وقت امری قابل امثال نیست، برای اینکه اگر بگوییم اولی مصداق امثال است تمام می‌شود، اگر نیست باید دومی بیاید، اگر بگوییم دومی مصداق امثال است دون الأولى ترجیح بلا منجّح است، اگر هم بگوییم آن هم مصداق امثال نیست فهكذا يتسلسل إلا ما لا نهاییه و هذا يستلزم عدم امکان الامتثال فی أى أمر؛ و لذا هر امری مجزی از خودش است. البته اگر امر ظاهری بود، مجزی از واقعی است یا نه؟ آن را بحث می‌کنیم یا اگر امر اضطراری بود بعد از رفع عذر مجزی از امر اختیاری است یا نه؟ آن‌ها بحث‌های مهمی دارد؛ اما اینکه امثال امر از خود آن مجزی است بدیهی است والا از فرض آن عدم امکان امثال لازم می‌آید و لذا در این بحثی نیست و خیلی امر واضحی است.

تبدیل امثال در روایات و فقه



علیرغم وضوح این مسئله ما نمونه‌هایی در این روایات داریم که با این سازگار نیست؛ مثل اعاده نماز فرادا به جماعت. چند نمونه از این قبیل دارد و کسی که بهتر از همه آن را بحث کرده است اصول آقای فیاض است که از مراجع نجف هستند.